

بیتاخذ

# مینا سان تلمو

و موزه‌ها نفرین شده

---

داستانی پلیسی درباره‌ی هنر مدرن

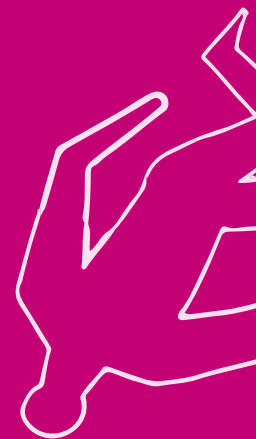
---

# مینا سان تلمو

## و موزه‌های نفرین شده

داستانی پلیسی درباره‌ی هنر مدرن

خابی یر مارتینس  
مترجم: رضا اسکندری

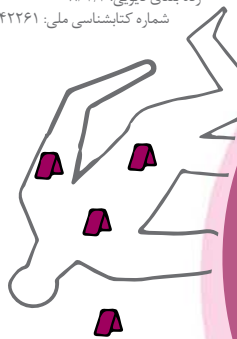


سرشناسه: مارتینز، خاویر، ۱۹۷۱ - م.  
Martínez, Javier  
عنوان و نام پدیدآور: مینا سان تلمو و موزهی نفرین شده: داستانی پلیسی دربارهی هنر مدرن/ خاویر مارتینز؛  
مترجم رضا اسکندری.  
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۴۶۶ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۰۷-۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: 2012, un misterio policíaco sobre el arte moderno, Mina San Telmo y el museo maldito.  
موضوع: داستان‌های اسپانیایی -- قرن ۲۱ م  
موضوع: Spanish fiction -- 21st century  
شناسه افزوده: اسکندری، رضا، ۱۳۶۴ - مترجم

رده بندی کنگره: PQ۶۷۲۲ الف/۴م۹ ۱۳۹۶  
رده بندی دیویی: ۸۶۳۷  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۴۲۲۶۱

**MINA SAN TELMO Y EL MUSEO MALDITO**  
Text copyright © Javier Martínez, 2012  
Cover illustration copyright © Joan Negrescolor

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از نویسنده‌ی آن (Javier Martínez) خریداری کرده است.  
انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف قوانین بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.



## مینا سان تلمو و موزهی نفرین‌شده داستانی پلیسی دربارهی هنر مدرن

نویسنده: خاویر مارتینز  
مترجم: رضا اسکندری  
ویراستار: آرزو شهبازی  
مدیر هنری: فرشاد رستمی  
طراح گرافیک: مریم عبدی  
ناظر چاپ: سینا برزوان  
چاپ اول: ۱۳۹۷  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۰۷-۸



**هوپا**  
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی  
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ info@hoopa.ir www.hoopa.ir  
• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.  
• هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

به پدرم؛  
خابییر مارتینس

به سارا  
ر. الف.

## یک عنوان عالی

وقتی هنرمند آخرین ضربه‌های قلم‌موییش را روی تابلوی کوچک زد و به‌نظرش رسید که کارش تمام شده، روی صندلی نشست و در سکوت به فکر فرورفت. بیشتر شب را همراه با دوستِ ازریخت‌افتاده‌اش کنار هم بیدار مانده و حسایی خسته شده بودند. نوری که روی تابلو افتاده بود، نور چراغ‌های خیابان بود که از شیشه‌ی کثیف و خاک‌گرفته‌ی پنجره عبور می‌کرد و راه خودش را از بین اشیای عجیب‌وغریبی که روی زمین افتاده بود، باز می‌کرد: قاب‌های چوبی و پارچه‌های بوم کار نشده.

دوستش گفت: «این یکی هم کامل شد. کار تو دیگه تموم شده. این هم از این. اما از کجا مطمئنی که فروشنده هم از کارت خوشش می‌آد؟» هنرمند نفس عمیقی کشید و ریه‌هایش را پر کرد از هوا. بعد گفت: «همیشه خوشش می‌آد. استعداد من بی‌نظیره. به‌خاطر همین هم هست که می‌گه من یه هنرمند مدرنِ منحصر‌به‌فردم. خیالش از کار من راحت.»

دوستش که این حرف را شنید، ابرویش را داد بالا و پشتِ خمیده‌اش را تا آنجا که می‌توانست صاف کرد.

به راه رفتن توی اتاق. حق با دوستش بود. بدون اسم نمی‌شد کار را تمام‌شده دانست. طبیعتاً باید عنوان مناسبی برایش پیدا می‌کرد که چیزی از وجود پنهانی نقاشی‌اش را به بیننده‌ها منتقل کند؛ چیزی که تابلو را به یک نقاشی ارزشمند و خود او را به هنرمندی بی‌مانند تبدیل می‌کرد. لب‌هایش را گاز گرفت و چند دقیقه‌ای را به فکر کردن در این باره گذراند.

- پیداش کردم.

رفیقش که با چشم‌های ریزکرده توی صندلی راحتی قدیمی فرورفته بود، گفت: «چی رو؟»

- عنوان نقاشی رو پیدا کردم. عنوانش رو می‌ذارم: «یک عنوان

عالی!»

بعد از اینکه خیالش از تمام‌شدن نقاشی راحت شد، قلم‌مویش را دوباره با دست راست برداشت. به قلنبه‌ی رنگ زد و به تابلو نزدیک شد تا امضایش کند.

- همیشه جووری از فروشنده‌ت حرف می‌زنی که انگار توی همه‌ی کارها صاحب‌نظره.

- خُب هست! حتی فکرش رو هم نمی‌تونستی بکنی چقدر کارش درسته.

هر دو نگاه‌هایشان را به سمت تابلو گرداندند. هنرمند گفت: «جدیداً کمی کنجاو نشدی؟ هرکسی باید سرش به کار خودش باشه تا کارها درست پیش بره.»

دوستش شکلکی برایش درآورد.

- من نیومدم پیشت که همه‌ی شب رو اینجا بمونیم. مگه کارت تموم نشده؟

- بذار امضاش هم بکنم. بعد می‌تونیم بریم جشن بگیریم.

بلند شد و قلم‌مویش را به انتهای پالت رنگش برد؛ جایی که یک قلنبه رنگ‌روغن سیاه رقیق‌شده با تیربانتین داشت. اما دوستش گفت: «یه لحظه صبر کن... این که تموم نشده.»

هنرمند دستش را پس کشید. با قیافه‌ای که ناراحتی‌اش را نشان می‌داد، برگشت سمت دوستش و با حرکت دست از او خواست بگوید مشکل کار کجاست.

دوستش با اعتمادبه‌نفس کامل لبخندی زد و گفت: «اسمش رو چی می‌ذاری؟ بهش فکر کردی؟»

هنرمند قلم‌مویش را به دستی داد که پالت رنگ را نگه داشته بود، با انگشت شست محکم نگهش داشت و بعد همان‌طور که سرش را پایین انداخته و توی افکارش غرق شده بود، شروع کرد

جمعیت باز زد زیر خنده.

- حُب، کجا بودیم؟ آها! یادم اومد. خانم‌ها و آقایان! این هم اون لحظه‌ای که منتظرش بودید. یک تشویق جانانه به افتخار پدیده‌ای که تمام رسانه‌های کشور رو انگشت به‌دهن گذاشته: مینا سان تلمو!

جمعیت با جیغ و داد به تشویق پرداختند. گروه موسیقی روی صحنه فی‌البداهه قطعه‌ی تند و پرهیجانی برای خوشامدگویی اجرا کردند و مینا از زیر طاق مجللی که در گوشه‌ی صحنه باز شده بود، پا به صحنه گذاشت.

پروژکتورها این طرف و آن طرف پاهایش، زمین را روشن می‌کرد.

جثه‌ی کوچکی داشت و لباس‌های تیره‌ای هم پوشیده بود. عینکی با قاب سیاه و گرد و بزرگ به چشم داشت. صورتش هم مثل قاب عینکش گرد بود. موهای کوتاه و صافش، چتری بزرگی می‌ساخت که تا روی ابروهایش را می‌گرفت. چتری‌هایش هم مثل قاب عینکش سیاه بود.

کنار فردی پشت میز نشست. مجری با هیجان فریاد زد: «سلام مینا!» و برای تأکید بیشتر زد روی میز: «خیلی خوش‌حالم که به برنامه‌ی ما اومدی!»

مینا که خیلی جدی میزبان‌ش را نگاه می‌کرد گفت: «سلام. ممنونم.»

- حُب مینا، اگه ایرادی نداره، سریع بریم سراغ اصل مطلب: تو... چند سالته؟

- دوازده.

فردی با تعجب اغراق‌شده‌ای برگشت سمت جمعیت.

## فصل اول

### نمایش لاموندا

- متشکرم! متشکرم!

فردی لاموندا، مجری مشهور تلویزیون آمریکا، پشت سرهم تشکر می‌کرد؛ اما جمعیت باز هم به تشویق کردن ادامه می‌داد. این بزرگ‌ترین و پرسروصداترین جشنی بود که تا آن زمان برگزار می‌شد.

فردی لباس راه‌راه صورتی و آبی‌اش را پوشیده بود و چشم‌هایش از خوش‌حالی برق می‌زد. پشت یک میز سفید براق پلاستیکی تخم‌مرغی نشسته بود. آخرین لطیفه‌ای که تعریف کرده بود بیشتر از انتظارش گل کرده بود. موهای یک‌وَر کله‌اش را صاف کرد و بعد، جووری که انگار تحت تأثیر واکنش مردم قرار گرفته باشد، با حرکت دستش از آن‌ها خواست تا کمی آرام شوند.

- ممنونم! خواهش می‌کنم... واقعاً ممنون! چه شور و هیجانی! مرسی. مرسی.

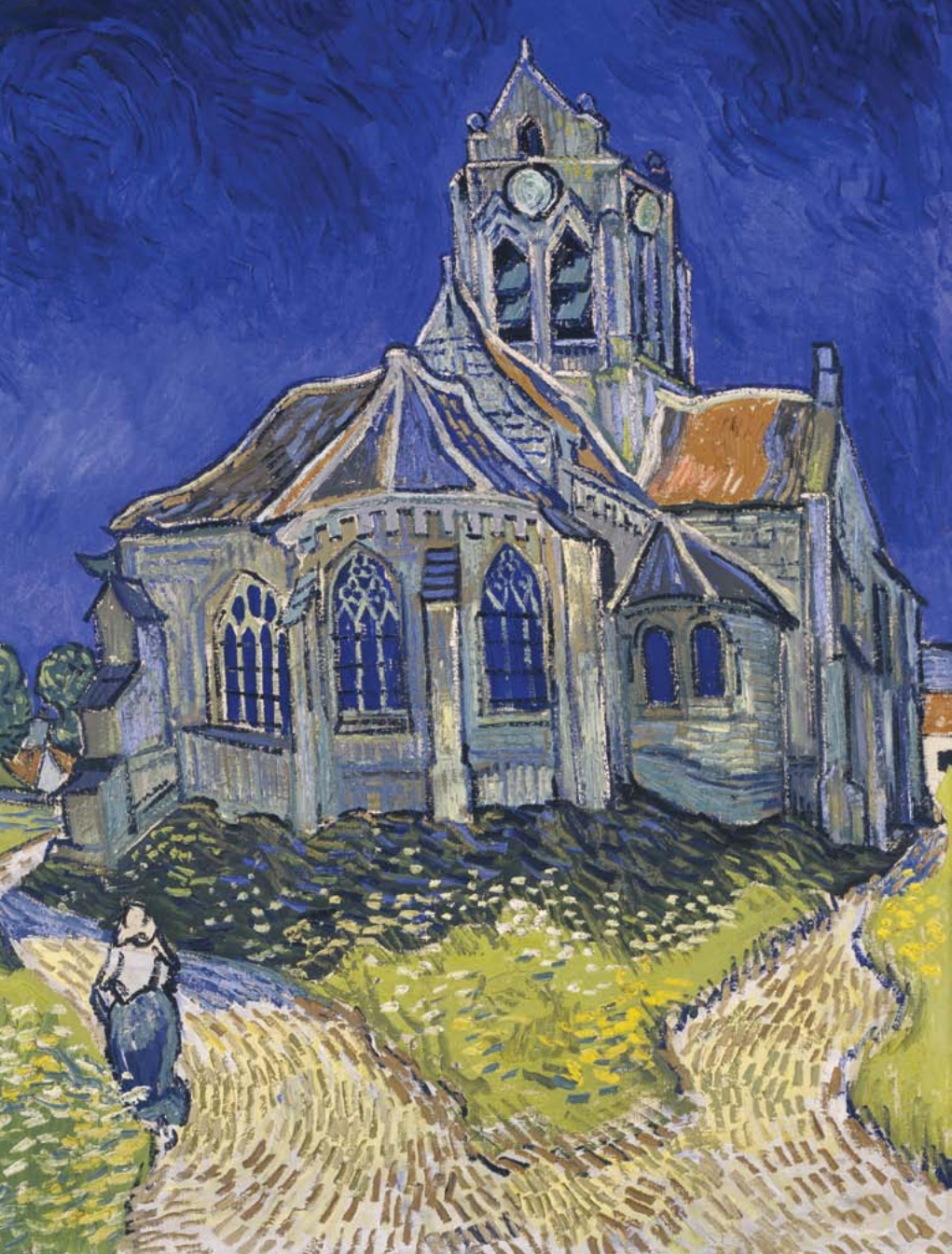
بعد کسی را در پشت صحنه صدا کرد و گفت: «هی کتی! امروز واقعاً تماشای‌های خوبی داریم. به نظرم باید اسمشون رو توی لیست خوب‌ها بنویسیم!»

- مینا سان تلمو و دخمه‌ی فیلم‌های سلولوئید  
(دستبردی تمام‌عیار به تاریخ سینما)
- مینا سان تلمو و آزمایش بزرگ  
(یک پرونده‌ی خیالی درباره‌ی داستان‌های علمی‌تخیلی)

هوپا از همین نویسنده منتشر می‌کند







«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است  
که انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»  
بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب»  
رایبندرانات تاگور



**هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی**



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا:  
این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.  
این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است.  
و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر .....



اینستاگرام هوپا

houpaa\_publication



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>



باشگاه هوپایی‌ها

<http://t.me/hoopaclub>



سایت هوپا

[www.hoopaa.ir](http://www.hoopaa.ir)



ونسان ون گوگ. کلیسای شهر اوور. ۱۸۹۰.



فرنان لژه. مکانیک. ۱۹۲۰.

آنجلو مورلی. ایستگاه قطار مرکزی میلان. ۱۸۸۹.



فریدا کالو. گوزن زخمی. ۱۹۴۶.



آتری روسو. بازیکنان راگبی. ۱۹۰۸.



واسیلی کاندینسکی. ترکیب بندی شماره ی ۴. ۱۹۱۱.



پل سزان. کوه سنویکتوار. ۱۸۸۵.



رنه مگریت. تعبیر رؤیا. ۱۹۳۰.

کلود مونه. امپرسیون، تولد خورشید. ۱۸۷۰.



آنری ماتیس. دسر: هارمونی رنگ قرمز. ۱۹۰۸.



ژرژ سورا. یکشنبه عصر در جزیره ی گراندزات. ۱۸۸۶.

پابلو پیکاسو. طبیعت بی جان Au Bon Marché. ۱۹۱۳.





ارنست لودویگ کیرشنر. خیابان، برلین. ۱۹۱۳.